



مدرس‌ان شریف

فصل اول

«سابقه بررسی تطبیقی توسط متفکران علوم سیاسی»

بررسی و طبقه‌بندی تطبیقی نظام‌های سیاسی، سابقه‌ای به عمر فلسفه سیاست دارد. اولین متفکری که حق خاصی در این رشته دارد، ارسطو است. طبقه‌بندی که ارسطو از نظام‌های سیاسی عصر خود به عمل آورد، ارزش و امتیاز خود را تا به امروز حفظ کرده است. ارسطو در زمان حیات خود به تفاوت‌هایی بین نظام‌های سیاسی دولت‌شهرهای یونان (قلمرو هر یک از چند صد کیلومتر تجاوز نمی‌کرد) پی برد. برای درک وجوه تشابه و تمایز آنها قانون اساسی ۱۵۸ دولت‌شهر یونان را جمع‌آوری کرد و با بررسی آنها به یک طبقه‌بندی کلی درباره نظام‌های سیاسی پرداخت. از نظر ارسطو بررسی قانون اساسی، با بررسی نحوه زندگی مردم برابر بود. وی در این بررسی فقط سازمان‌های سیاسی یک جامعه (دولت‌شهر) را در نظر نگرفت بلکه به مسائل اساسی دیگری مانند توزیع ثروت، اعتقادات مذهبی و تأثیر آنها در زندگی مردم و مسائل تعلیم و تربیت نیز توجه کرد؛ مسائلی که امروزه نیز در مطالعات تطبیقی مطرح هستند.

نکته ۱: دو معیار ارسطو برای طبقه‌بندی نظام سیاسی عبارتند از:

- ۱- میزان مشارکت یا تشریک مساعی عامه مردم در حکومت (یک فرد، چند نفر، خیلی)
 - ۲- افرادی که قدرت را در دست دارند (فرد، چند نفر، خیلی) تا چه اندازه مصالح عمومی یا مصالح شخصی خودشان را در نظر می‌گیرند؟
- ارسطو این طبقه‌بندی را براساس دو معیار ذکر شده یعنی ۱- مشارکت مردم در اخذ تصمیم و قدرت سیاسی ۲- در نظر گرفتن منابع، مصالح شخصی یا همگانی، مطرح کرد.

نوع خوب (مصالح همگانی)	یک نفر	چند نفر	تعداد زیاد
	موناشری	آریستوکراسی	پلیتی
نوع بد (مصالح شخصی)		تیرانی (ستمگری)	دموکراسی

در حقیقت، نوع بد حکومت‌ها، انحرافی از شکل خوب آنها هستند. در تفسیر آن می‌توان گفت که براساس مشارکت در قدرت، در موناشری، یک نفر تصمیم می‌گیرد، در آریستوکراسی، چند نفر و در پلیتی، تعداد زیادی تصمیم می‌گیرند و اگر این افراد، منافع عامه را در نظر بگیرند، نوع خوب حکومت است و اگر منافع خود را در نظر بگیرند، با حکومت‌های مستمر تیرانی، الیگارش و دموکراسی روبه‌رو هستیم.

در ادوار بعد، پولیبوس (رومی) و ماکیاولی (ایتالیایی) از متفکرانی هستند که در تاریخ سیاست تطبیقی از آنها نام برده می‌شود. در قرن هجدهم (۱۷۴۸ م.) بارون مونتسکیو در کتاب روح‌القوانین، یک طبقه‌بندی از حکومت‌ها را ارائه کرد و به اثر عوامل جغرافیایی در نوع حکومت‌ها توجه نشان داد.

وی حکومت‌ها را به سه دسته تقسیم کرد: ۱- جمهوری ۲- مشروطه ۳- استبدادی

مونتسکیو حکومت جمهوری را حکومتی می‌داند که تمام یا قسمتی از ملت، زمام امور را به دست دارند. هنگامی که در این نوع حکومت، نوع ملت زمام را در دست داشته باشند، طرز حکومت، دموکراسی است و اگر زمامداری متعلق به شخصی از دولت باشد، آن حکومت، اشرافی می‌شود. در حکومت مشروطه یک نفر حکومت می‌کند که تحت سلطه قوانین باشد و اختیارات او محدود می‌شود.

حکومت استبدادی، حکومتی است که یک نفر به‌تنهایی حکومت کند بدون اینکه قانونی مطرح باشد و زمامدار، هر چیز را مطابق اراده و هوا و هوس خود انجام می‌دهد.



کج مثال ۱: مونتسکیو در طبقه‌بندی حکومت‌ها کدام یک از عوامل زیر را مورد توجه قرار داده است؟

- (۱) میزان مشارکت مردم در حکومت
(۲) افرادی که قدرت را در دست دارند
(۳) عوامل جغرافیایی کشورهای مختلف
(۴) بررسی نحوه زندگی مردم

پاسخ: گزینه «۳» مونتسکیو در طبقه‌بندی حکومت‌ها، به اثر عوامل جغرافیایی کشورهای مختلف توجه کرده است.

وی می‌گوید: طبیعت جمهوری اقتضا می‌کند که حکومت در قلمرو نسبتاً کوچکی برقرار شود، زیرا نمی‌تواند در کشورهای بزرگ دوام بیاورد. با وجود این نوع حکومت در قلمرو کوچک، نفع مردم بهتر حاصل می‌شود. همچنین در حکومت مشروطه باید وضعیت کشور متوسط باشد تا بهترین فایده حاصل شود. وی حکومت استبدادی را خاص امپراطوری وسیع می‌داند، زیرا فرمانروا در سرزمین وسیع باید دارای قدرت و اختیارات نامحدود برای فرمانروایی باشد. در قرن نوزدهم؛ قرن که تحولات اساسی در شئون مختلف زندگی بشر رخ می‌دهد، محققان به منظور مقایسه سازمان‌های سیاسی - اجتماعی به تحقیقات علمی می‌پردازند. در این زمینه می‌توان از اگوست کنت (جامعه‌شناس) و ساوینی (حقوق‌دان) نام برد. کارل مارکس نیز با توجه به نحوه تولید و نیروهای مولد به عنوان عوامل زیربنایی و خصوصیات روبنایی منبعث از آنها (قوانین و حکومت) چارچوبی مطرح می‌کند. نیروهای مولد در چارچوب مناسبات تولید، به تولید می‌پردازند. وی بر همین اساس یک طبقه‌بندی از نظام‌های اجتماعی - اقتصادی (کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمون پیشرفته) به عمل آورد. متفکر دیگری که یک طبقه‌بندی کلی از نظام‌های سیاسی ارائه داد، ماکس وبر بود. به نظر وی شناخت اقتدار، مهم‌ترین و اساسی‌ترین جنبه اجتماع سیاسی است و ملاک، شناخت نظام‌های سیاسی از یکدیگر است. اقتدار مشروعیتی که وبر از آن به‌عنوان ملاک تمایز نظام‌ها یاد می‌کند، در طول تاریخ به سه صورت وجود داشته است و نظام‌های سیاسی با توجه به آن از این قرارند:

۱- نظام سنتی (اقتدار سنتی)

۲- نظام کاریزماتیک (فره ایزدی - اقتدار کاریزماتیک)

۳- نظام عقلی - قانونی (اقتدار عقلی - قانونی)

کج مثال ۲: کدام یک از متفکران زیر در شناخت نظام‌های سیاسی، اقتدار را اساسی‌ترین جنبه اجتماع سیاسی می‌داند؟

- (۱) ارسطو (۲) ماکس وبر (۳) کارل مارکس (۴) مونتسکیو

پاسخ: گزینه «۲»

قرون نوزدهم و بیستم، دوران تدوین قوانین اساسی کشورها و ظهور و گسترش ایدئولوژی‌های مختلف است؛ محققان، مطالعاتی تطبیقی در زمینه قوانین اساسی کشورها (بررسی نهادها، حقوق و وظایف فرد...) انجام می‌دهند، خاصه پس از جنگ جهانی اول، با ظهور دولت‌های توتالیتر و فاشیستی که محققین در مقام مقایسه این دولت‌ها با دول دارای حکومت دموکراسی، تحقیقاتی را انجام می‌دهند. در این سال‌ها به کتاب‌ها و نوشته‌هایی چند در باب حکومت مقایسه‌ای برمی‌خوریم. این کتب دارای چند خصوصیت کلی هستند که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

خصوصیات بررسی تطبیقی در گذشته

اگر بخواهیم خصوصیات بررسی تطبیقی را تا پایان جنگ جهانی دوم مطرح کنیم، می‌توان موارد زیر را بیان کرد:

۱- جنبه توصیفی

در مطالعات تطبیقی معمولاً مسائلی مانند ساخت دولت، قوه مقننه، وظایف مجالس، مقررات انتخابات، احزاب، ایدئولوژی احزاب و غیره را، فقط توصیف می‌کردند. بی‌آنکه بخواهیم منکر اهمیت این بررسی‌ها شویم، باید گفت که این مطالب فقط به اطلاعات عمومی ما می‌افزاید، بدون اینکه مکانیزم و به‌خصوص ماهیت فرآیند سیاسی مشخص شود. در بررسی‌های توصیفی به این مسئله که چرا کشوری دارای رژیم دموکراسی است اشاره نمی‌شد یا چگونگی خصوصیات نظام یک‌حزبی از نقطه‌نظر فرآیند سیاسی مدنظر نبود. این متد معمولاً با دو نحوه بررسی همراه بود: ۱- بررسی تاریخی ۲- بررسی حقوقی منظور از مورد اول آن است که محققان در بررسی اختیارات پارلمان انگلستان، به تاریخ برمی‌گردند و از منشور بزرگ قرن سیزدهم و انگلستان آغاز می‌کنند و گذر تاریخی آن را مطرح می‌سازند. در مورد دوم، محقق کوشش خود را صرف تحقیق و بررسی درباره وظایف و اختیارات هر یک از ارکان اساسی دولت (قوه مقننه، مجریه و...) یا حقوق و وظایف فرد در دستگاه‌های دولتی می‌کرد، بدون اینکه جنبه تطبیقی داشته باشد. این دو شیوه بررسی تاریخی و حقوقی و در بعضی از موارد توأم با یکدیگر در کتب حکومت مقایسه‌ای (سیاست تطبیقی) به کار می‌رفت، هرچند اطلاعات بسیار ضروری در اختیار محقق قرار می‌دادند ولیکن جنبه تطبیقی نداشتند و مسائل را تجزیه و تحلیل نمی‌کردند.

نکته ۲: جنبه توصیفی که تا پایان جنگ جهانی دوم در مطالعات تطبیقی وجود داشت، با وجود آشنا ساختن محقق با بسیاری از مطالب بنیادی، قدرت تجزیه و تحلیل نظام‌ها را ندارد.

مثال ۳: یکی از مهم‌ترین ضعف‌های جنبه‌ی توصیفی مطالعات مقایسه‌ای چیست؟

- (۱) غیرمقایسه‌ای بودن
(۲) تنها به توصیف اکتفا می‌کند
(۳) عدم اشاره به ماهیت فرایند سیاسی
(۴) آشنا ساختن محقق با مطالب بنیادی

پاسخ: گزینه «۳» یکی از مهم‌ترین ضعف‌های جنبه‌ی توصیفی مطالعات مقایسه‌ای، مشخص‌نشدن ماهیت فرایند سیاسی است.

۲- جنبه غیرمقایسه‌ای (غیر تطبیقی)

در کتبی که عنوان آنها حکومت مقایسه‌ای بود، سازمان‌های سیاسی چند کشور را به‌طور جداگانه بررسی می‌کردند. بدون آنکه این سازمان‌ها را با یکدیگر تطبیق دهند، مثلاً انگلستان جدا و فرانسه جدا، در حقیقت تطبیقی از حکومت‌ها و نهادها بودند و وجوه تشابه و تمایز بین آنها مطرح نبود.

۳- جنبه محدود

تا جنگ جهانی دوم، در کتاب‌ها و نوشته‌های حکومت مقایسه‌ای یا سیاست تطبیقی، اشاره‌ای به سازمان‌های سیاسی و حکومت کشورهای غیراروپایی نمی‌شد. این مسئله نیز ناشی از چند علت بود:

اولاً عموماً تا جنگ جهانی دوم و حتی سال‌های پس از آن، بسیاری از سرزمین‌های آسیایی و آفریقایی، سرزمین‌های مستعمره و نیمه‌مستعمره بودند و سازمان‌های سیاسی این کشورها یا جنبه‌ی ظاهری داشتند یا اینکه کشورهای نیمه‌مستمراتی مثل چین، ارکان سازمان‌های سیاسی اروپایی را اقتباس کرده بودند. بنابراین از نظر محققان که بیشتر غربی بودند، بررسی سازمان‌های سیاسی این جوامع، ارزشی نداشت. ثانیاً تا چند سال پیش محققین رژیم‌های دموکراسی غربی (پورژوا دموکراسی) و مخالفان آنها یعنی کمونیست‌ها (دموکراسی خلق)، معتقد بودند که دموکراسی، بهترین شکل حکومت است و جوامع انسانی خواه ناخواه در مرحله‌ای از تمایل، به چنین رژیمی خواهند رسید. بنابراین تحقیق و بررسی تطبیقی بین نظام‌های سیاسی غربی و غیرغربی را لازم نمی‌دیدند. حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر تا چند سال پیش این نظام‌های غیرغربی مورد مقایسه قرار نمی‌گرفتند، پس نهاد‌های سیاسی کدام کشورها بررسی می‌شدند؟ در جواب باید گفت که معمولاً بررسی به کشورهای اروپایی (دارای رژیم دموکراسی)، ایالات متحده و گاهی اوقات سازمان‌های سیاسی دومینیون‌ها یعنی استرالیا، زلاندنو و کانادا منحصر می‌شد که سازمان‌های مدل انگلیسی داشتند. این کار نیز علاوه بر دلایل بالا، به چند دلیل انجام می‌شد:

- ۱- این کشورها آسان‌تر در دسترس بودند.
 - ۲- اسناد و مدارک بیشتری در اختیار محققان قرار داشت.
 - ۳- زبان آنها، اغلب زبان خود محققان بود.
 - ۴- این کشورها کم و بیش دارای فرهنگ سیاسی مشترک بودند.
- از این‌رو تحقیق و بررسی راجع به آنها آسان‌تر بود. البته باز هم محققین در این بررسی‌ها به علت‌ها و تغییر و تحولات توجهی نداشتند. بنابراین می‌توان گفت که مطالعات تحت عنوان تطبیقی، فقط «محدود» به مناطق و کشورهای ذکر شده بود.

۴- جنبه ایستا

خصوصیت دیگری که نوشته‌ها و کتب سیاست تطبیقی داشتند، جنبه ایستایی آنها بود. محققان به عوامل پویا که سبب تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی در یک جامعه می‌شود، توجهی نداشتند. حکومت دموکراسی را بررسی و ارکان آن را مشخص می‌کردند، ولی به این مسئله توجهی نداشتند که تحت چه شرایطی یک حکومت دموکراسی تحقق پیدا می‌کند؟ اگر مسئله احزاب سیاسی مورد توجه قرار می‌گرفت، فقط ساخت حزب و مسائل حقوقی و قانونی آن مورد نظر بود و این امر مورد توجه نبود که در نتیجه تکامل احزاب سیاسی چه تغییراتی در ساخت سیاسی کشور صورت می‌گیرد؟ همچنین توجهی به تحولات اجتماعی (افقی - حرکت از روستا به شهر، عمودی - تغییر شغل و...) و نقش آنها در فرآیند اجتماعی و سیاسی، صورت نمی‌گرفت.

۵- جنبه تک‌نگاری (مونوگراف)

به استثنای چند کتاب مهم درباره حکومت مقایسه‌ای، اکثر تحقیقات درباره سازمان‌های سیاسی یک کشور و حتی فقط سازمان به‌خصوصی از کشور بود مثلاً کتابی درباره وظایف قوه مجریه در آمریکا یا نوع حکومت در انگلستان و غیره. این تک‌نگاری‌ها دارای ارزش زیادی بودند و گاهی اوقات علاوه بر سازمان‌های سیاسی، سازمان‌های غیرسیاسی را نیز در نظر داشتند (نقش گروه‌های ذی‌نفع) یا رابطه میان ایدئولوژی و نهاد‌های سیاسی را در نظر می‌گرفتند ولیکن موفق به ایجاد چارچوبی برای مطالعه سیاست تطبیقی نشدند.



پنج خصوصیت ذکرشده، خصوصیات اصلی بررسی‌های تطبیقی تا پایان جنگ جهانی دوم بود. در حالی که پس از جنگ جهانی دوم به عللی که در زیر بیان می‌شود:

- ۱- ازدیاد تعداد کشورهای مستقل (به علت رهایی از استعمار)
- ۲- اهمیت یافتن مطالب تجزیه و تحلیلی به جای مطالب تشریحی و تاریخی و حقوقی
- ۳- گسترش ارتباطات جهانی و وابستگی بین کشورها
- ۴- کنجکاوی نسبت به جوامع، نهادها و فرآیند سیاسی متمایز در جوامع جدید غیرغربی
- ۵- افزایش علاقه غرب، به خصوص آمریکایی‌ها به آگاهی از وضعیت سیاسی کشورهای دیگر به‌ویژه جهان سوم
- ۶- اهمیت یافتن رفتار فرد و نقش وی در فرآیند سیاسی

محققان سیاست تطبیقی، به این نتیجه رسیدند که برای بررسی این پدیده‌ها، باید مفاهیم، نگرش‌ها و طبقه‌بندی‌های جدیدی را مطرح کنند که تحت این مفاهیم، نگرش‌ها و طبقه‌بندی‌ها نه تنها نظام حکومتی چند کشور غربی، بلکه همه کشورهای جهان مورد بررسی قرار گیرند. مطالبی که به صورت امروزی در حیطه سیاست تطبیقی قرار می‌گیرد، شیوه برخورد و چارچوب مطالعه آن، فقط و فقط حدود چهار دهه را در خود دارد.

بنابراین سیاست‌های مقایسه‌ای یکی از شاخه‌های مطالعاتی علوم سیاسی است که از دیرباز مورد بحث و بررسی فلاسفه و اندیشمندان قرار گرفته است. در واقع علم سیاست زمانی از شکوفایی لازم برخوردار بوده که برخوردی مقایسه‌ای با آن شده است.

در گذشته، نبود تشکیلات و ساختارهای غیردولتی مانند نهادهای صنفی و احزاب سیاسی، کار محققان سیاسی را از لحاظ بررسی مقایسه‌ای حکومت‌های گوناگون، ساده می‌کرد. وجود استعمار باعث شده تا بخش بزرگی از جهان، از شمول مطالعات سیاست‌های مقایسه‌ای خارج نگه داشته شود. همچنین ظهور کشورهای نو استقلال پس از جنگ جهانی دوم، مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای را که قبلاً به تعدادی از کشورهای غربی و ژاپن محدود می‌شد، با دشواری‌های زیادی روبه‌رو ساخت.

وجود جهت‌گیری‌های گوناگون، درجات متفاوت توسعه‌نیافتگی، تنوع گسترده در نهادهای حکومتی و زمینه‌های متفاوت تاریخی، پژوهش‌گر سیاست‌های مقایسه‌ای را واداشت که با رهیافت‌های سنتی وداع گوید و با بهره‌گیری از روش‌های نوین، که توضیح‌دهنده تماس میان متغیرهای فراوان است، مأنوس شود. در این وضعیت، تنوعات کیفی و نظام‌های گوناگون سیاسی، بیش از افزایش کمی آنها جلب نظر می‌کرد. در واقع علاوه بر ساختارها و فرآیندهای رسمی، که به نوعی در خط مشی سیاسی نقش داشتند، فرآیندهای حکومتی، احزاب سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ، فرآیندهای انتخاباتی، اشکال گوناگون ارتباطات سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی و ... مورد مقایسه قرار گرفتند.

عامل دیگری که در گستردگی فضای مطالعاتی سیاست‌های مقایسه‌ای نقش عمده‌ای داشت، دگرگونی فضای ایدئولوژیک نظام بین‌الملل بود. پس از پایان جنگ دوم و ظهور کشورهای سوسیالیستی در اروپا و سایر نقاط جهان، جامعه بین‌المللی از تنوع و پیچیدگی خاصی برخوردار شد. از این‌رو حوزه مطالعات مقایسه‌ای گسترش یافته است.

تحولات مزبور سبب شد تا پژوهشگران سیاست‌های مقایسه‌ای، تحت تأثیر انقلاب رفتاری، نظام‌های سیاسی گوناگون را با نگاهی جدید بررسی کنند. بهره‌گیری از رهیافت علمی و رفتارگرایی، محققان را در وضعیتی قرار می‌داد که اولاً برای مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای، حوزه وسیع‌تری را در نظر گیرند. ثانیاً تحقیقات خویش را بر اساس واقعیات موجود انجام دهند. ثالثاً در مطالعات خود دقت بیشتری را که در خور بررسی‌های علمی است، مبذول دارند و رابعاً به نظریه‌های سیاسی، نظمی تازه دهند.

برداشت‌های جدید از سیاست‌های مقایسه‌ای

دانشمندان علوم سیاسی از دوران پس از جنگ جهانی دوم، ناخرسندی خود را از روش سنتی مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای ابراز کردند. همانطور که ذکر شده است، این نارضایتی‌ها از عوامل زیر ناشی می‌شد: در مطالعات مقایسه‌ای صرفاً به بررسی ساختار فرهنگی جهان غرب بسنده می‌شد، همچنین اساساً با دموکراسی‌های مبتنی بر نمایندگی سر و کار داشت، حوزه سنتی این مطالعات نه تنها به نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک غرب عنایت نداشت، بلکه به نظام‌های مستعمراتی هم توجه نمی‌کرد. تحقیقاتشان عمدتاً بر جنبه‌هایی از نهادها و قوانین رسمی حکومتی در داخل کشور، استوار بود نه نهادهای غیررسمی و احزاب و سازمان‌ها یعنی فرآیندهای کیفی. روش اصلی این مطالعات بیشتر جنبه توصیفی داشت نه جنبه توضیحی یا تحلیلی، همچنین دانشمندان نسبت به طرح فرضیات و تأثیر آن‌ها بی‌علاقه بودند و مانع می‌شدند که بررسی‌هایشان در تعداد زیادی از جوامع محک بخورد. ضمن این که توصیف غیر سیستماتیک پدیده‌ها، کشف فرضیات را در مورد مشابهت‌های رفتار سیاسی با دشواری روبه‌رو می‌ساخت که این خود مانع از طبقه‌بندی و تنظیم رفتارها می‌شد. همچنین این مطالعات عمدتاً ایستا بود و فقدان یک نظریه‌ی سیاسی پویا، بررسی این تحولات را با مشکل مواجه کرده بود. در کنار همه‌ی این عوامل، بی‌توجهی به رابطه علت و معلولی پدیده‌ها مانع برخورد آسیب‌شناسانه نسبت به مسائل می‌شد.



کج مثال ۴: مطالعات سیاست‌های مقایسه‌ای با رویکرد سنتی از نظر روش جنبه داشت و فاقد جنبه‌های و بود.

(۲) توصیفی، توضیحی و علمی

(۱) سنتی، عملی و علمی

(۴) توصیفی، توضیحی، تحلیلی

(۳) توضیحی، توصیفی و تحلیلی

پاسخ: گزینه «۴»

رشته سیاست‌های مقایسه‌ای، ابعاد جدیدی با تحقیقات دانشمندان در زمینه‌ی رشته‌های فرعی مورد تخصصشان یافته بود. در این راستا نظریه سیستمی از سوی دیوید ایستون، نظریه ارتباطات و سبیرنتیک از سوی کارل دوپیچ و نظریه مشارکت از سوی سیمور مارتین لیپست و نظریه فرهنگ سیاسی از سوی گابریل آلموند و سیدنی وربا مطرح شد.

همچنین رابرت دال در مورد ماهیت قدرت سیاسی و تجلیات آن، ویلیام کورن هاووزر درباره ارتباط جامعه توده‌ای و دموکراسی، ساموئل هانتینگتن در زمینه ارزیابی مجدد نقش نهادهای سیاسی در دگرگونی و توسعه سیاسی، نظریه‌های دارندورف در مورد ارزیابی دوباره نقش طبقات در سیاست‌های معاصر، برینگتن مور در زمینه توتالیتاریسم و دموکراسی و موریس دوورژه درباره احزاب سیاسی نظریه‌های خود را بیان کردند.

مجموعه این تحقیقات حاکی از پیشرفت رشته سیاست‌های مقایسه‌ای، نسبت به دوران پیش از جنگ دوم است. دیگر مانند گذشته تنها به نهادها و قدرت رسمی و توزیع آن در چارچوب قانون اساسی کشورها بسنده نمی‌شود، بلکه مکانیسم‌های ارتباطی میان نخبگان سیاسی و مردم و تأثیر دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی بر رفتار و مشارکت سیاسی مورد توجه قرار می‌گرفت. همچنین نارضایتی محققان علوم سیاسی، آنان را بر آن داشت تا با توسل به رهیافت رفتارگرایانه، (به جای تأکید بر اشکال حکومتی) عوامل سیاسی را مورد توجه قرار دهند.

رهیافت رفتاری در مقابل رهیافت سنتی یا روش‌شناسی سنتی که شامل روش صوری، حقوقی، اخلاقی و فلسفی می‌شد، وارد تحلیلات اجتماعی و سیاسی می‌شد و بر یک سؤال واحد و ساده متمرکز است: چرا مردم به شکلی رفتار می‌کنند که رفتار می‌کنند؟

در واقع چیزی که رفتارگرایان را از دیگر اندیشمندان اجتماعی متمایز می‌سازد، در دو نکته زیر آمده است:

۱- تحلیل باید بر رفتار مشاهده شدنی، چه در سطح فردی یا تجمع اجتماعی، تمرکز نماید.

۲- این که هر گونه توضیح این رفتار، باید آزمون‌پذیری تجربی داشته باشد.

رفتارگرایان به تحلیل گسترده دلایل اساسی، شکل عمده مشارکت سیاسی توده‌ها در کشورهای دموکراتیک یعنی رأی دادن، پرداخته‌اند. آنان همچنین به بررسی ریشه‌ها و خاستگاه‌های مشارکت مانند تظاهرات، اعتصابات و حتی شورش‌ها پرداخته‌اند و در سطح نخبگان، به تحلیل رفتار رهبران و کنش‌های خاصی پرداخته شده است که ایشان از خود نشان می‌دهند، در سطح بین‌المللی بر کنش‌های دولت - ملت و رفتار بازیگران غیر دولتی، مانند شرکت‌های چند ملیتی، گروه‌های تروریستی بین‌المللی و سازمان‌های فراملی، تمرکز کرده است.

به طور کلی مطالعه رفتاری سیاست‌های مقایسه‌ای باید در حول و حوش چنین محورهایی باشد: بررسی رفتار نخبگان سیاسی، تحلیل ساختارها، سازمان‌ها و مکانیسم‌هایی که نخبگان از طریق آن قدرت سیاسی را کسب و اعمال می‌کنند و مطالعه‌ی نهادهای حکومتی که از طریق آن‌ها تقاضاها جریان می‌یابند.

باید توجه داشت که وقوع انقلاب رفتاری و بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی سبب شد تا در تحلیل‌های مقایسه‌ای، به جای توجه صرف به ساختارهای رسمی حکومتی و قانونی، به دادن نهادها به عوامل چندی نظیر طبقه، شخصیت، گروه، فرهنگ و جامعه‌پذیری توجه شود و نیز توجه خاصی نسبت به عوامل اجتماعی و اقتصادی تعیین‌کننده‌ی نوسازی صورت گیرد.

رفتارگرایی با ارائه تعاریف دقیق از مفاهیم، از مطالعات تجربی پدیده‌های سیاسی در تنظیم فرضیات و آزمایش آنها بهره می‌جوید. از آنجا که رفتارگرایی تنها به ارائه یک نظریه عمومی و نیز جنبه‌هایی از نظریات فرد سیاسی مربوط با ناکامی‌هایی مواجه شده است، در واقع ما نیازمند یک حالت میانی هستیم، که بتواند زمینه‌های مساعدی برای مقایسه نظام سیاسی گوناگون فراهم آورد.

رسیدن به نظریه‌های میان بردی، که علاوه بر جلوگیری از بروز ناکامی در فرایند مدل‌سازی‌ها و دسترسی به یک نظریه عمومی، راه‌گشا نیز باشند و به بررسی نظریه‌هایی پرداخته شود، که به کمک آنها می‌توان تعداد اندکی از متغیرها را در نظر گرفت که در بعضی شرایط تجربی کاربرد دارند. گرایش به سوی نظریه‌های میان برد، ضمن اعتبار بخشیدن به رشته سیاست‌های مقایسه‌ای، می‌تواند سرانجام به مدل‌های پیشرفته‌ای منتهی شود.

کج مثال ۵: نظریه‌های رفتارگرایی از آنجا که قادر به دسترسی به نیستند، با ناکامی‌هایی مواجه شده‌اند؟

(۴) آزمون‌پذیری

(۳) رفتار مشاهده شدنی

(۲) نظریه عمومی

(۱) مطالعات تجربی

پاسخ: گزینه «۳» مهمترین ویژگی‌های رفتارگرایان، عدم دسترسی آنها به مطالعات تجربی و رفتار مشاهده شدنی است.

در واقع پس از جنگ جهانی دوم، با فروپاشی امپراطوری‌های قدیم و ظهور کشورهای جدید استعماری، سیاست‌های مقایسه‌ای سریعاً به سوی مطالعه جهانی غیرغربی روی آورد. همچنین با این چرخش، در مطالعه کشورهای دیگر، محققان سیاست‌های مقایسه‌ای از برخی ادعاهای خود دست کشیدند، همچون این فرض که در تکامل کشورها، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، امری اجتناب‌ناپذیر است. توتالیترالیسم در آلمان و ایتالیا، اقتدارگرایی در اکثر کشورهای سوسیالیستی و تنوع شدید موجود در جهان سوم، برداشت سنتی از دموکراسی مبتنی بر نمایندگی را در هم شکست. گسترش حوزه سیاست مقایسه‌ای، باعث ساماندهی به مطالعه رفتار سیاسی و تبدیل این مطالعات به یک علم و رواج یافتن روش‌ها، شیوه‌های دقیق آزمایش و مفاهیم جدیدی شد. تبدیل علم سیاست به یک علم رفتاری، با کاربرد روش‌های کمی برای آزمایش نظریه‌ها همراه بود. در سیاست‌های مقایسه‌ای، سطح تحلیل اولیه شامل اقامه چارچوب‌های تحلیلی گسترده‌ای می‌شد، که تا حدی در قالب سنت جامعه‌شناسان سیاسی اولیه، همچون موسکا، روبرت میشلز و ماکس وبر قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال تالکوت پارسونز، در سیستم اجتماعی کوشید تا نظریه منظمی درباره عمل واکنش اقامه کند. پارسونز در کتاب خود با اعتراف به تأثیرپذیری از پاره تو و وبر، به بسط تحلیل ساختاری - کارکردی خود پرداخته و به لوازم کارکردی سیستم‌ها با نظام‌های اجتماعی اشاره کرده است.

پارسونز پنج دسته متغیر الگویی را مشخص می‌سازد، حساسیت عاطفی در مقابل بی‌تفاوتی عاطفی، فردگرایی در مقابل جمع‌گرایی، کلی‌گرایی در مقابل جزئی‌گرایی، لیاقت در مقابل انتصاب و تخصص در مقابل پراکندگی. البته بعدها همین الگوی پارسونز مورد انتقاد وسیعی قرار گرفت. به نوعی که عده‌ای او را به دفاع از سنت‌های غرب و مقایسه کشورها بر اساس آن شاخص‌ها متهم کردند، عده‌ای بیان داشتند نمی‌توان ارزش‌هایی چون فردگرایی که در غرب وجود دارد و افراد خود را براساس فردیت خود تعریف می‌کنند، در مقابل جمع‌گرایی قرار داد که در کشورهای دیگر وجود دارد و افراد خود را در قالب خانواده، قوم یا ... تعریف می‌کنند. چرا که هنوز در تمام کشورهای غربی، فردگرایی موردنظر پارسونز به این اندازه و یک شکل وجود ندارد و دوم اینکه نمی‌توان این را یک ارزش توسعه سیاسی دانست. با تمام این اوصاف کتاب پارسونز به گسترش رفتارگرایی در تحلیل‌های سیاست‌های مقایسه‌ای کمک زیادی کرد. تکیه پارسونز بر مفهوم سیستم، دیوید ایستون را به صورت‌بندی نظریه‌ای سیستمی در مورد سیاست ترغیب نمود، که براساس مفاهیم ثبات و تعادل مبتنی بود.

نکته ۳: دو الگوسازی پارسونز و ایستون:

۱- پارسونز علاوه بر تأکید به تعادل در سیستم، هرچیز تعادل را به معنای ثبات کامل به کار نبرده است، بلکه شامل دگرگونی‌های منظم است.
 ۲- ایستون در صورت‌بندی نظریه سیستمی خود، علاوه بر تأکید بر ثبات و تعادل، تعادل را به معنای ایجاد ارتباط منطقی میان اجزای سیستم به کار برده است. در واقع ایستون با نظریه سیستمی خود به مقایسه نظام‌های سیاسی می‌پردازد و با جامعه و نظام‌های سیاسی، چون یک سیستم کهنه البته تأکید او بیشتر بر سیستم‌های فیزیکی و مکانیکی استوار می‌باشد. یک نظام سیاسی برای حفظ تعادل باید بین اجزای خود ارتباط منطقی و متعادل برقرار کند. مثلاً احزاب سیاسی، باید بتوانند ارزش‌های سیاسی را در بین افراد جامعه درونی کرده و توقعات را به نظام سیاسی منتقل کنند و اگر نتوانند وظیفه خود را به خوبی انجام دهند سیستم دچار اختلال می‌گردد.

در مجموع می‌توان در سیاست‌های مقایسه‌ای از دو سطح کلان و خرد نام برد. در سطح کلان، اندیشمندان سیاست‌های مقایسه‌ای، کل نظام‌های سیاسی و کارکرد آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند. مثلاً نظام سیاسی آمریکا و تأثیر آن بر رفتار رأی‌دهندگان. اما اندیشمندان دیگر، بر سطوح خرد تحلیل تأکید دارند و به بررسی تأثیر آنها می‌پردازند مثلاً رابطه میان موقعیت طبقاتی و رفتار رأی‌دهندگان. البته می‌توان تلفیقی بین دو سطح خرد و کلان به‌وجود آورد و با توجه به هر دو سطح، کشورها را با هم مقایسه کرد، که البته این کار تا حدی مشکل‌تر است اما نتیجه به واقعیت نزدیک‌تر می‌گردد. البته باید توجه داشت که حوزه مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای، تنها بررسی نظام‌های گوناگون نیست، بلکه تحولات و کارکردهای مختلف در چارچوب یک نظام خاص و مقاطع مختلف زمانی را نیز شامل می‌شود.

کلمه مثال ۶: تأکید پارسونز بر، دیوید ایستون را به صورت‌بندی نظریه‌ای سیستمی در مورد ترغیب نمود که مبتنی بر مفاهیم ثبات و تعادل بود.

۱) مفهوم سیستم، سیاست (۲) مفهوم سیستم، اجتماع (۳) اجتماع، مفهوم سیستم (۴) سیاست، مفهوم سیستم

پاسخ: گزینه «۱» تکیه پارسونز بر مفهوم سیستم، دیوید ایستون را به صورت‌بندی نظریه‌ای سیستمی در مورد سیاست ترغیب نمود، که مبتنی بر مفاهیم ثبات و تعادل بود.

به طور کلی همه مسائل روزمره به نحوی با سیاست در ارتباط است و آنچه را بالقوه وجود دارد، نمی‌توان به سادگی به صورت تجربی نشان داد. بدین ترتیب ناگزیر هستیم حوزه مطالعه خود را به لحاظ بررسی متغیرها محدود سازیم. رفتارگرایی در این گونه موارد معتقد به مطالعه کلیه رفتارها است. آنها معتقدند هر نمود از رفتار سیاسی، به گونه‌ای با یک نمود رفتار اجتماعی در ارتباط است. همچنین نقش دولت، در چارچوب رشته سیاست‌های مقایسه‌ای از لحاظ اتخاذ تصمیمات، حل منازعات و کارکرد سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه در نظام‌های متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیوند میان سطوح خرد و کلان که در چارچوب بحث فرهنگ سیاسی مطرح می‌شود، به منظور درک معنای جهت‌گیری‌های سیاسی است. یعنی ضمن آنکه مطالعه هنجارها، ایستارها و جهت‌گیری‌ها نسبت به اقتدار، مشروعیت و مشارکت اهمیت دارد، ممکن است حوزه مطالعه خود را به ایستارهایی محدود سازیم که مسائل شخصی، اقتصادی یا پدیده‌های روانی را مستقیماً به امور سیاسی پیوند می‌دهند.

در واقع چنانچه ایستارها را به ساختارها، تصمیمات و به سیاست‌ها پیوند ندهیم، همچنان در سطح خود باقی خواهیم ماند. مورد مهم دیگر در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای، بررسی فضا یا محیطی است که حکومت، دولت و دستگاه‌های مربوط در آن عمل می‌کنند.

رشته سیاست‌های مقایسه‌ای در مقایسه با سایر شاخه‌های علوم سیاسی، از غنای نظری بیشتری برخوردار شده است. پیشرفت حاصل، در دو سطح افقی و عمودی مشهود است. در گذشته این رشته در سطح افقی، عمدتاً به اروپا محدود می‌شد و در سطح عمودی از عمق کمتری برخوردار بود. شاید در هیچ یک از شاخه‌های علوم سیاسی محققان تا این اندازه درصدد ارتباط دولت و جامعه نبوده و به عوامل تعیین کننده پدیده‌های سیاسی، در سطح گسترده عنایت نداشته‌اند.

یکی از تحولات عمده که در سایه انقلاب رفتاری در علوم سیاسی رخ داد، کاهش توجه به جوهر سیاست بوده است. به نحوی که بیش از بررسی خود سیاست بر شیوه‌های مطالعه سیاست تأکید شده است. رفتارگرایان به جای روش سنتی که به جوهر و هستی سیاست مبتنی است، بر دو نکته تأکید دارند:

۱- به دنبال توضیح چیزی باشند؛ طبقه‌بندی پدیده‌های سیاسی مستلزم درک تفاوت‌ها یا مشابهت‌های آن پدیده‌ها با دیگر پدیده‌هاست. چنین توضیحی درباره پدیده‌ها را می‌توان در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای مورد بررسی قرار داد. در علوم اجتماعی هر پدیده یا متغیر مرتبط با رفتار انسانی، تحت تأثیر عوامل بی‌شماری قرار دارد، که لزوماً همه متغیرهایی را (که ممکن است رابطه بیان شده را تحت تأثیر قرار دهند) دربر نمی‌گیرد. ولی در علوم طبیعی غالباً می‌توان دو متغیر را در آزمایشگاه، برای تعیین رابطه میان آنها، از سایر متغیرها منتزاع کرد. در رشته علوم سیاسی پژوهشگر نمی‌تواند به سادگی تعدادی از نهادها را، از فرهنگی که در آن عمل می‌کنند، استخراج نماید. زیرا این امکان وجود دارد که عوامل ثانویه، رفتار بازیگران را به گونه‌های متفاوت متأثر می‌سازد. بنابراین چنانچه امکان یکسان پنداشتن سایر پدیده‌ها وجود نداشته باشد، آنگاه بهترین راه، به میدان آوردن سایر متغیرهاست.

۲- در مقابل دنیای مشاهده‌شدنی آزمون‌پذیر باشند. بهره‌گیری از روش علمی شامل تصمیمات تجربی و برقراری ارتباط میان متغیرهای گوناگون است. از نظر رفتارگرایان هر نظریه زمانی علمی می‌شود که بتوان قضایای تئوریک آن را در معرض آزمون تجربی قرار داد. نظریه‌های ابطال‌ناپذیر از نظر آنها اصلاً نظریه نیستند.

به عنوان مثال: با روش‌های مقایسه‌ای می‌توان گروه‌هایی از نظام‌های سایرین را تفکیک کرد، ولی طبقه‌بندی نظام‌ها باید مبتنی بر طرح فرضیات و آزمون آنها در شرایط و مقتضیات گوناگون باشد. گاهی با بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای می‌توان مشترکات پایداری را میان دو نظام سیاسی مشاهده کرد، ولی ممکن است پاره‌ای از متغیرهای دیگر بر اثر جامعه‌پذیری مجدد و وقوع اصلاحاتی دستخوش دگرگونی شوند یا ممکن است تفاوت‌های جغرافیایی بر رفتار فردی تأثیراتی بگذارند. استخراج داده‌های اطلاعاتی در مورد استرالیا و کانادا، نشان دهنده این مطلب است که پاره‌ای از متغیرهای نسبتاً پایدار، یعنی میراث فرهنگی بریتانیا و ساختار سیاسی، فدرالیسم و حکومت کابینه‌ای در آنها وجود دارد. زیرا این دو کشور عضو قدیمی‌تر جامعه مشترک‌المنافع بریتانیا بوده‌اند. این دو کشور از لحاظ میزان منطقه‌گرایی اقتصادی و فرهنگی و نیز میزان حمایت انتخاباتی احزاب با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند.

کج مثال ۷: با انقلاب رفتاری، کاهش توجه به سیاست و در عوض توجه به سیاسی مشاهده می‌شود.

(۴) توضیح‌پذیری، فرآیند

(۳) جوهر، فرآیند

(۲) جوهر، توضیح‌پذیری

(۱) مفهوم، جوهر

پاسخ: گزینه «۳»

در فرآیند مطالعه نوشته‌های مربوط به نوسازی و توسعه سیاسی کلاسیک، از ماکس وبر تا آلموند، جملگی بر جهت خطی، اجتناب‌ناپذیری توسعه و حرکت از جامعه ابتدایی و سنتی غیر غربی به دموکراسی صنعتی اروپای غربی و انگلوساکسون تأکید داشته‌اند، ولی در مراحل بعد اطلاعات به دست آمده در مورد بسیاری از جوامع توسعه نیافته مؤید فرضیات مزبور نبود. بدین ترتیب نمی‌توان از مشاهده فرآیند توسعه و نوسازی سیاسی در جوامع غربی، به فرضیه اجتناب‌ناپذیری غربی شدن نظام سیاسی غیر غربی رسید.

سطح تحلیل در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای، تنها مطالعه حکومت‌های مختلف نیست، بلکه بررسی‌های سیستماتیک برای توسعه یک سلسله قانون‌مندی‌های علمی به منظور مقایسه‌ی نظام‌های گوناگون است. بنابراین مجموعه تحقیقات به شرایط اجتماعی و سیاسی خاص محدود نمی‌شود. بر این اساس به پدیده‌هایی عنایت می‌گردد که میان نظام‌های سیاسی مختلف مشترک است. اصولاً مقایسه زمانی صورت می‌گیرد که محقق خواهان نشان دادن تفاوت‌ها و مشترکات دو یا چند نظام است. گاهی سعی می‌شود تا فرآیند خاصی در دو نظم کاملاً متفاوت، مقایسه شود. اصولاً واحدهایی که محقق علوم سیاسی برای مقایسه در نظر می‌گیرد، واحدهای مفهومی هستند که می‌باید با واقعیات تطابق داشته باشند.

بیشتر محققان سیاست‌های مقایسه‌ای، واحدهای کلان را در مطالعات خود منظور می‌کنند، یعنی کل نظام‌های سیاسی که برای جوامع گوناگون دارای کارکردهای عمده و اساسی هستند، مطمح نظر قرار می‌گیرند. البته برخی از دانشمندان علوم سیاسی، در سیر شاخه‌های این رشته واحدهایی با مقیاس کوچک‌تر نظیر رأی دهندگان فرعی، قانون‌گذاران، گروه‌های ذی‌نفوذ فشار، احزاب و شهرداری‌ها را در نظام‌های متفاوت، مورد مقایسه قرار می‌دهند. در این موارد، واحدهای مزبور در داخل نظام‌های سیاسی ملی (یا اداره‌ی امور دولتی) ارزیابی می‌شود. براساس این تحلیل واحدهای عمده‌ی مورد بررسی در اداره‌ی امور دولتی، سازمان‌های اداری است و حال آن که در سیاست‌های مقایسه‌ای، واحدهای اصلی مورد مطالعه سازمان‌های سیاسی ملی است.

بنابراین، حوزه مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای، تنها بررسی نظام‌های سیاسی گوناگون نیست، بلکه تحولات و کارکردهای مختلف را در چارچوب یک نظام خاص در مقاطع متفاوت زمانی شامل می‌شود. بدین معنا که می‌توان دو برهه پیش و پس از حدوث انقلاب از لحاظ نقش احزاب، فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، شیوه جامعه‌پذیری سیاسی و جز اینها را در داخل یک نظام مورد مقایسه قرار داد.



الگو به عنوان چارچوبی مشترک در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای

تلاش‌هایی که در چارچوب رشته‌ی سیاست‌های مقایسه‌ای برای تصمیمات تجربی صورت می‌گیرد، منجر به تحقیق درباره الگو شده است. الگو به چارچوب‌های مفهومی و کلی اشاره دارد که این خود زمینه‌های مناسبی برای یک سلسله طبقه‌بندی‌ها در جهت جمع‌آوری و سازماندهی اطلاعات فراهم می‌آورد. گاهی این اصطلاح به جای مدل به کار می‌رود و یا به صورت آنچه ماکس وبر با عنوان نمونه آرمانی مطرح کرد، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای رسیدن به اهداف سیاست‌های مقایسه‌ای، ضروری است مبادرت به تنظیم طبقه‌بندی تحلیلی کنیم؛ طبقه‌بندی‌هایی که فاقد رنگ و بوی فرهنگی باشند، تا بتوان بدون توجه به تفاوت‌های هنجاری، طیف وسیعی از نظام سیاسی را در چارچوب مطالعات مقایسه‌ای بررسی کرد. اگر الگو را چارچوبی تلقی کنیم که به یک حوزه علمی جهت و سازمان می‌دهد، در این صورت برای بهره‌گیری از آن، در بررسی رهیافت‌های گوناگون در سیاست مقایسه‌ای، ضروری است مختصات آن را بشناسیم. اولین ویژگی الگو، جنبه مفهومی است. الگو از مفاهیمی تشکیل شده است که در گزاره‌های نظری به کار می‌رود و مستقیم یا غیرمستقیم کانونی برای بررسی‌های تجربی به شمار می‌آید. عنصر مفهومی یک الگو به محقق نشان می‌دهد واقعیت از چه متغیرهایی تشکیل شده است. با آنکه مفاهیم می‌باید جنبه تجربی داشته باشند، ولی شیوه و راه عملی مشخصی برای مشاهده مستقیم وجود ندارد. در بیشتر موارد، توسعه مفاهیم اساسی جنبه سلیقه‌ای دارد و بر مبنای سودمندی نظری و نه بر پایه صحت و سقم آنها مورد قضاوت قرار می‌گیرند.

دومین ویژگی الگو، عنصر نظری یا تئوریک آن است. منظور از نظریه، مجموعه‌ای از سازه‌ها، مفاهیم و قضایای مرتبط با هم است که از طریق تشخیص روابط بین متغیرها و به منظور پیش‌بینی و تبیین پدیده‌ها، یک نظر نظام‌مند درباره این پدیده‌ها ارائه می‌دهد. برخلاف جنبه مفهومی، عنصر نظری الگو، نیاز به تأیید و اثبات تجربی دارد. در واقع عنصر سوم الگو، از آن جا که نتایج خاص یک نظریه را باید مورد تأیید قرار دهد، ضروری است برای توصیف پدیده‌های مشاهده‌شده، از یک سلسله قواعد تفسیری بهره بگیریم. یکی از وظایف پژوهشگر سیاست‌های مقایسه‌ای، ارزیابی الگوی رقیب است. عناصر مفهومی، نظری، قواعد تفسیری، ضوابط پذیرفتنی و عنصر معرفتی و پیشگویانه، زمینه‌های لازم را برای مقایسه الگوها فراهم می‌آورند. الگوهای گوناگون که از گزاره‌های منطقی برخوردارند، قادر به مرتبط ساختن مفاهیم اصلی به یکدیگرند. در سیاست‌های مقایسه‌ای با توجه به عنصر معرفتی و پیشگویانه و عنصر مفهومی الگو می‌توان مرزهای فضای نظری را مشخص ساخت.

کج مثال ۸: اولین ویژگی الگو، جنبه مفهومی است، زیرا الگو از مفاهیمی تشکیل شده است که در به کار می‌رود.

- (۱) ساختار تئوریک (۲) گزاره‌های نظری (۳) قواعد تفسیری (۴) جهت اثبات تجربی

پاسخ: گزینه «۲» اولین ویژگی الگو جنبه مفهومی آن است، چون مفاهیم الگو به صورت گزاره‌ای و نظری هستند، قابل ارائه می‌باشد و برای بررسی تجربی به طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد توجه قرار می‌گیرد. عنصر مفهومی الگو به محقق کمک می‌کند تا به متغیرهایی توجه کند که واقعیت را به وجود آورده‌اند. این جنبه مفهومی الگو نیازی به اثبات تجربی ندارد چون فقط می‌خواهد به محقق نشان دهد واقعیت‌های مورد بررسی متأثر از چه متغیرهایی هستند. گزینه نزدیک گزینه سوم است. این گزینه جزء سومین ویژگی الگو است که یک الگو نیاز به اثبات تجربی دارد و برای توصیف پدیده‌های قابل مشاهده از یک سلسله قواعد تفسیری بهره می‌گیرد.

کج مثال ۹: برخلاف جنبه مفهومی، عنصر نظری الگو

- (۱) نیاز به تأکید ندارد. (۲) نیاز به اثبات تجربی دارد.

- (۳) به درک عملی از واقعیات موجود ارتباطی ندارد. (۴) با مجموعه‌ای از سازه‌ها، مفاهیم و قضایای مرتبط با هم سرو کار دارد.

پاسخ: گزینه «۲» ویژگی سوم الگو این است که عنصر نظری الگو، نیاز به اثبات و تأیید تجربی دارد. بنابراین چون بنابه ویژگی سوم فقط می‌توانیم واقعیات خاصی را مشاهده کنیم، می‌بایستی نتایج خاص یک نظریه را مورد تأیید قرار دهیم. الگو به عنوان یک ابزار نظری و علمی در عرصه مطالعات سیاست‌های تطبیقی، توانست حوزه و گستره مطالعات این رشته را به علت ویژگی‌های خاصی که الگو دارد، گسترش دهد. الگو می‌تواند با سازمان‌دهی اطلاعات، چارچوبی را تعریف کند که دست ما را برای تحقیق بیشتر، در سیاست‌های مقایسه‌ای باز کند. گزینه نزدیک گزینه چهارم است. در حالی که این گزینه ویژگی دوم الگو است. ولی مورد سؤال، ویژگی سوم الگو بود. در ویژگی دوم الگو، این مسئله مطرح است که الگو عنصری نظری و تئوریک است و در آن، مجموعه‌ای از سازه‌ها، مفاهیم و قضایایی وجود دارد که با هم مرتبط هستند.

نکته ۴: وجود مشکلاتی همچون تنوع ساختاری و ناهمگونی فرهنگی، سبب شده است تا بسیاری از محققان علوم سیاسی، علم سیاست تطبیقی را در مرحله‌ی ما قبل الگو قرار دهند.



مسئله جدی‌تر در مورد طبقه‌بندی‌های سنتی، تحلیلی بودن آنهاست؛ یعنی نهادهای قانونی حکومت (قوای مقننه، مجریه و قضاییه) که این نهادها درون فرهنگ‌های متفاوت به طرق گوناگون ایفای نقش می‌کنند و حتی در شکل رسمی و ظاهری هم‌سان نیستند. به همین دلیل با آنکه بسیاری از جوامع غیر غربی دارای ساختارهای قانون‌گذاری اداری هستند، به‌سادگی نمی‌توان کارکرد این نهادها را مشابه نظام‌های غربی تصور کرد. علاوه بر این دلیل دیگر برای فراهم کردن طبقه‌بندی تحلیلی، این است که بسیاری از الگوها، خود ضوابطی را برای انتخاب اطلاعات موردنیاز به‌صورت تجویزی معین می‌کنند و این امر در مورد الگوهایی که در سیاست‌های مقایسه‌ای پدید آمده است نیز صدق می‌کند. چنین الگوهایی در مورد ایجاد معیارهایی برای تمایز میان واقعیات است، که به موجب آن بعضی از واقعیات وارد تحلیل می‌شوند؛ در حالی که بعضی دیگر، از حوزه بررسی و تحلیل کنار گذاشته می‌شود. بر این اساس، مفاهیم و عناصر الگو باید جنبه عینی و عملی داشته باشند. در واقع الگوها علاوه بر ایجاد ضوابطی در انتخاب اطلاعات، می‌توانند کم و بیش چارچوبی برای سازماندهی اطلاعات فراهم آورند. به‌طور کلی مفاهیم و عناصر متشکله یک الگو، باید اول برحسب شاخص‌های تجربی نظام حاصل شوند. ثانیاً در وضعیت‌های گوناگون فرهنگی قابل اطلاق باشند. ثالثاً رابطه‌ی بین عناصر الگو به‌طور دقیق مشخص شود. رابعاً در برگزیده‌ی متغیرهای مناسب برای پیشنهاد فرضیات باشد. خامساً از اعتبار لازم برای آزمایش‌های تجربی برخوردار باشند.

در الگوی پارسونز هر نظام، خود از خرده نظام‌ها یا نظام‌های فرعی شخصی، اجتماعی و فرهنگی تشکیل می‌شود. نظام‌های فرعی به یکدیگر وابسته‌اند و برهم اثر می‌گذارند. هر نظام می‌کوشد نظمی بر اجزای خود تحمیل کند. از نظر پارسونز، تعادل به مفهوم وضع ثابت نیست، بلکه شامل دگرگونی‌های منظم می‌شود. هر نوع تغییر که در مسیری معین باشد، عملاً از نوعی تعادل برخوردار است. لذا می‌توان موضوع تعادل چندگانه را ذکر کرد.

پارسونز معتقد است بقای نظام به چهار عامل بستگی دارد، که عبارت‌اند از:

- ۱- حفظ الگو یعنی نظام باید از توانایی لازم برای بازتولید الگوهای اساسی خود و ارزش‌ها و هنجارها برخوردار باشد.
- ۲- سازواری و تطابق با محیط و تغییرات آن داشته باشد.
- ۳- توانایی دستیابی به هدف داشته باشد.

۴- قابلیت نظام در یکپارچه کردن وظایف مختلف نظام‌های فرعی نشان داده شود.

از نظر ایستون نهادهای محیط متشکل از تقاضاها و پشتیبانی‌هاست که می‌توانند مرزهای نظام را علی‌رغم وجود نهادهای بیان خواسته‌ها، نظیر احزاب و گروه‌های مختلف، تحت تأثیر قرار دهند. حمایت‌ها در دو قسمت نهاده و داده مشاهده می‌شوند، ولی حمایت‌های نوع اول از ثبات بیشتری برخوردارند. داده‌های نظام، متشکل از تصمیماتی است که ارزش‌های جامعه را به‌صورت اقتدارآمیز توزیع می‌کنند.

الگوی ایستون از سه متغیر تشکیل می‌شود که عبارتند از: تقاضاها، حمایت‌ها و داده‌ها. به‌عبارت دیگر نظام به حفظ تعادل میان متغیرها تمایل دارد. وجود حمایت‌ها به‌ویژه در قسمت داده‌ها، باعث کاهش فشارهایی می‌شود که بر اثر طرح تقاضا ظاهر شده‌اند. همین امر میزان واکنش نسبت به تقاضاها را تقلیل می‌دهد. فشارهای باقی‌مانده که ناشی از تعامل میان تقاضاها و حمایت‌هاست، باید به‌نحوی از آنها با ارائه داده‌های مناسب متعادل شود. بدین ترتیب هنگامی که میزان حمایت در حدی نباشد که بتواند به طرح تقاضاهای بخش‌های گوناگون جامعه کمک کند، نظام می‌باید از طریق داده‌های اقتدارآمیز در اشکال اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی عمل کند یا آنکه به سرکوب تقاضاها مبادرت ورزد. در صورتی که داده‌های حکومت نتواند تعادل لازم را در نهاده‌ها برقرار سازد، نظام فرو خواهد ریخت.

کج مثال ۱۰: الگوی سه متغیره ایستون ویژگی مهم نظام را قرار می‌دهد.

- | | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| (۱) بازتولید الگوهای اساسی | (۲) یکپارچه کردن وظایف |
| (۳) توزیع ارزش | (۴) حفظ تعادل میان متغیرهای گوناگون |

پاسخ: گزینه «۴» الگوی سه متغیره ایستون، ویژگی مهم نظام را به حفظ تعادل میان متغیرهای گوناگون قرار می‌دهد.

به این ترتیب، توجه اولیه در الگوی نظام نهاده - داده، حفظ نظام است. در الگوی پارسونز، منظور از سازواری، توانایی نظام در نشان دادن واکنش نسبت به فشاری است که از طریق تغییر و دگرگونی در ظرفیت‌ها حاصل می‌شود و به‌طور کلی سازواری ابزاری برای دستیابی به‌هدف تلقی می‌گردد. در حالی که در الگوی پارسونز رسیدن به هدف، به اهداف جمعی اشاره دارد، کارکرد دیگر یعنی یکپارچگی، موقعیت فرد را در جمع، مورد بررسی قرار می‌دهد. شاید بتوان حفظ الگوی موردنظر وی را در مفهوم حکومت نظم و قانون خلاصه کرد. تأکید بیش از حد پارسونز بر حفظ الگو، وی و کسانی مانند ایستون را که تحت تأثیر نظریات وی بوده‌اند، در معرض اتهام داشتن تعصبات محافظه‌کارانه و طرفداری از سکون و حفظ وضع موجود قرار داده است.

الگوی سیستمی برای رشته سیاست‌های مقایسه‌ای مزایای بسیاری داشته است؛ زیرا درصد ارائه چارچوبی مفهومی، برای نظریه عمومی تجربی است. این الگو در وهله نخست در حدی کلی است که بتواند متغیرهای زیادی را برای تشریح داده‌های سیاسی در خود جای دهد. دومین نکته آن‌که چون ایستون دقیقاً عناصر موجود در چارچوب مفهومی خود و نیز روابطی را که درون آن رخ می‌دهد، مشخص نمی‌کند، به همین دلیل نظام سیاسی می‌تواند به هر شکلی از ساختارهای حکومتی اشاره داشته باشد. سومین مطلب به انطباق برخی روابط با دنیای واقعی مربوط می‌شود که این خود، الگوی وی را با عناصر جهان واقعی ارتباط می‌دهد.

الگوی سیستمی خالی از اشکال نیز نیست. به طور مثال در بحث فشار وارده به نظام برای فروپاشی در تحلیل سیستمی به ایستون انتقاداتی وارد است از جمله این که می‌گویند بحث فشار خیلی کیفی است و باید کمی‌تر شود. همچنین در مفهوم‌سازی به وی ایراد می‌گیرند و بیان می‌دارند وی در مفهوم‌سازی‌ها ممکن است همه نظام‌ها را در یک طبقه‌بندی جای دهد؛ در حالی که یکی از اهداف مفهوم‌سازی تمایز یک گروه از پدیده‌ها از پدیده‌های دیگر است. چنانچه تحلیل سیستمی صرفاً در الگوی نهاده - داده خلاصه شود کمک چندانی به ارائه یک چارچوب علمی نخواهد کرد. خود ایستون معترف است که چارچوب تحلیلی وی به هیچ وجه یک نظریه عمومی تلقی نمی‌شود و آن را صرفاً گام نخست در ارائه یک نظریه عمومی می‌داند. پرسش اصلی ایستون این است که نظام‌های سیاسی چگونه تحت تأثیر عوامل ثبات‌بخش و تغییر دهنده عمل می‌کنند؟ یک نظام سیاسی - اجتماعی، در تعارض با ارزش‌های مخالف، مبادرت به توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها می‌کند و هنگامی که از ظرفیت کافی برای توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها برخوردار نباشد، در معرض خطر قرار خواهد گرفت. ایستون بر این نظر است که مجموعه‌ی تعاملات سیاسی در یک جامعه، به تشکیل یک نوع نظام رفتاری می‌انجامد که به لحاظ تحلیلی از کل نظام اجتماعی جدایی‌پذیر است. البته طرح این موضوع که «تعاملات سیاسی در یک جامعه تشکیل یک نظام رفتاری را می‌دهد» زمانی معنادار است که اولاً نظام رفتاری به طور دقیق و روشن تعریف شده باشد و ثانیاً یک سلسله تعاملات سیاسی در جوامع گوناگون وجود داشته باشند، تا با این تعریف مطابقت کنند.

اشکال عمده تحلیل‌گران سیستمی، این است که عمدتاً به چارچوب منسجمی از معلوماتی که در یک نظریه عمومی سیاست جای گرفته باشد، فکر می‌کنند. به عبارت دیگر آنها سعی دارند تا همه واقعیات و دانش سیاسی را در یک چارچوب منحصر به فرد نظری ادغام کنند. این در حالی است که حتی در بسیاری از رشته‌های علوم تجربی نمی‌توان همه دانش‌های مربوط به آن رشته را در نظریه منحصر به فرد ادغام کرد. در مجموع علی‌رغم چنین انتقاداتی، به دلیل آنکه تحلیل سیستمی می‌تواند اطلاعات پراکنده و ناپیوسته سیاسی را به شیوه اقتصادی‌گرد هم آورد و ارتباط معقولی میان متغیرها و پارامترهای گوناگون ایجاد کند، از ظرفیت گسترده‌ای برای مقایسه جوامع مختلف برخوردار است.

نکته ۵: دو نکته مهم که در انتقادات وارد بر تحلیل سیستمی وجود دارد: ۱- ماهیت تجریدی مفاهیم ۲- بی‌توجهی به محتوای تجربی.

کارل دوئیچ دیگر دانشمندی است که تأثیر شگرفی بر ماهیت دیدگاه نظام‌ها در علوم سیاسی گذاشته است، اگرچه ناگزیریم اندیشه او را در این مورد، در نظام سبیرنتیکی مورد بحث قرار دهیم. در نظریه سبیرنتیک، سیستم سیاسی مانند هر سیستم دیگری واجد کارویژه‌ای است که نهادهای مختلف سیستم، آنها را اجرا می‌کنند. کارل دوئیچ معتقد است که نمی‌توان نظام سیاسی را با سیستم‌های مکانیکی همسان گرفت. به نظر او سیستم سیاسی را به نحو بهتری با سیستم‌های واجد آگاهی، خاطره و اطلاعات (چنانکه در سبیرنتیک یا علم کنترل و ارتباطات مطرح می‌شود) می‌توان مقایسه کرد. چنین سیستم‌هایی بیش از سیستم‌های مکانیکی و تا حدی همانند مغز انسان دارای اطلاعات و توانایی کنترل درونی هستند. نظام سیاسی بیشتر قابل قیاس با چنین سیستم‌هایی است. بر این اساس سیستم سیاسی پیام‌هایی دریافت می‌کند و آنها را تعبیر و تنظیم می‌نماید و بر پایه آنها تصمیم می‌گیرد. در نظام سیاسی، داده یا درون نهاده موردنیاز اطلاعات است. از این دیدگاه، قدرت سیاسی عبارت از کنترل بر اطلاعات است. از همین رو، تداوم نظام سیاسی به میزان قدرت یعنی کنترل بر اطلاعات بستگی دارد.

کلمه مثال ۱۱: به اعتقاد کارل دوئیچ، نظام سیاسی قابل قیاس با چه نوع نظام‌هایی است؟

- ۱) نظام‌های مکانیکی ۲) نظام‌های ارگانیکی ۳) نظام‌های سبیرنتیک ۴) نظام‌های سیاسی

پاسخ: گزینه «۳»

رہیافت‌های مختلف در بررسی تطبیقی

۱- رهیافت کشور به کشور

این رهیافت، مطالعه نظام سیاسی یک یا چند کشور به طور جداگانه و بدون مقایسه با یکدیگر است. درصد زیادی از نوشته‌های سیاست تطبیقی شامل مطالعه دستگاه‌های حکومت و سیاست یک یا چند کشور است. در این رهیافت، نهادهای سیاسی و تحول و تکامل تاریخی و حقوق آنها بررسی می‌شود، بدون آنکه هیچ‌گونه مقایسه و تطبیقی بین آنها انجام دهند. در برخی از مواقع به این مطالعات Configurative studies هم می‌گویند. این رهیافت بیشتر به تفسیر و توصیف می‌پردازد و عملی‌ترین روش برای آغاز کار است اما برای یک تجزیه و تحلیل کفایت نمی‌کند.

۲- رهیافت منطقه‌ای

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، مناطقی از جهان موضوعات قابل توجهی برای مطالعه کلی و هم‌چنین برای اینکه سیاسی شوند را پیش‌رو گرفتند. (مطالعات منطقه‌ای به معنای مطالعه مجموعه‌ای از کشورها به دلایلی مانند خصوصیات جغرافیایی مشترک و یا مسائل مشترک می‌باشد). این بررسی‌ها، از مطالعات مختلف از جنبه‌های اقتصادی، انسان‌شناسی، فرهنگ، زبان و سیاست کمک می‌گیرد. محققین چند رشته از علم با یکدیگر همکاری کرده و در منطقه خاصی مثل خاورمیانه خصوصیات مانند عوامل اجتماعی، اقتصادی، تاریخ، سیاست و غیره را مورد مطالعه قرار می‌دهند. با توجه به خصوصیات مشترکی که مطرح می‌کنند، سازمان‌های سیاسی - اجتماعی جوامع مختلف را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. در حالی که در این نوع مطالعات، نتایج ارزشمندی به دست آمد، ولی در عمل، مطالعات منطقه‌ای پایه رضایت‌بخشی برای بررسی‌های تطبیقی نشد، زیرا همبستگی و وجوه اشتراک جغرافیایی هیچ ضمانت خاصی برای وجوه تشابه و تمایز نظام‌های سیاسی نگردیده است. این رهیافت در حالی که اطلاعات ارزشمندی را در اختیار محققین قرار می‌دهد، لیکن به عنوان یک رهیافت فراگیری نتوانسته در مطالعات تطبیقی مورد استفاده قرار گیرد.